

پیوند زبان و اندیشه در شعر رودکی

دکتر مریم صادقی* - دکتر سعید بزرگ بیگدلی**

چکیده:

شعر، آمیزه‌ای از اندیشه و صور خیال است. اندیشه‌های شاعر، زبان اوست که در قالب شعر بیان شده، به ذهن مخاطب متبادر می‌شود. زبان و اندیشه، رابطه‌ای مستقیم و تعاملی دارند. دیدگاههای شاعر و کیفیت تبیین امور، بر زبان او نیز تأثیر می‌گذارد؛ هرچه اندیشه‌های او ساده تر و صریحتر باشند، زبان او نیز شفافتر و دور از تعابیر و مفاهیم پیچیده خواهد بود. بنابراین، در زبان شاعر می‌توان اندیشه‌های او را نیز جست و از این رو باید گفت که زبان، همان اندیشه است. شعر رودکی هم بازتاب دهنده اندیشه‌های اوست. دیدگاههای ساده و صریح او، زبانش را نیز ساده و صریح کرده است. در این مقاله پیوند اندیشه‌ها و زبان رودکی در چهار حوزه پند و وصف و عشق و مدح و نیز علل سادگی شعر و روانی اندیشه او کاویده شده است. مهمترین عوامل سادگی زبان در شعر رودکی عبارتند از: بیان تجارب عمومی، رابطه نزدیک امیر سامانی و رفتار متعادل وی با مردم، نگاه انسانی به ممدوح، تعلیمی بودن اشعار او، افکار صریح و روشن شاعر و برخورد واقع بینانه با امور زندگی.

واژه‌های کلیدی:

رودکی، سامانیان، پند، وصف، مدح، عشق.

مقدمه:

زبان ابزار تجلی اندیشه آدمی، و شعر راهی برای دست یابی و معرفت به مجموعه تخیلات و واقعیت‌های ذهن شاعر است که از هزار توی ذهن او سر چشمه می‌گیرد و در ذهن افراد جامعه روان می‌شود. شاعر برای تأثیر گذاشتن بر مخاطب، زبان عادی را از ابعاد زمانی و مکانی فراتر می‌برد و به زبانی ادبی تبدیل می‌کند.

زبان شاعر، هم بازتاب اندیشه‌های او و هم انعکاس دهنده واقعیت‌های جامعه در ذهن شاعر است. بنابراین، زبان نقشی تعاملی و ارتباطی را ایفا می‌کند؛ از این رو، بررسی شعر هر شاعر تبیین اوضاع فکری و سیاسی و اجتماعی زمانه اوست. شاعر دیدگاههای خویش را با طرحی سامان یافته در شعر خویش وارد می‌کند و کلام را در مسیری خاص از

* - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، Drsadeghi_38@yahoo.com

** - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس تهران، abbigdeli2000@yahoo.com

ذهن به زبان، جاری می‌سازد. بنابراین در بررسی شعر در واقع شاعر را بررسی کرده‌ایم و به هر روی هر مفهومی که توانسته ذهن شاعر را به خود معطوف سازد، دیر یا زود از مجرای ذهن او به زبان و سپس به ذهن جامعه جاری می‌شود. شاعر در برخورد با واقعیت‌ها و مسائل جامعه، عاطفه‌ای گویا و احساسی اثر پذیر دارد که می‌تواند همه مسائل مهم را بازتاب دهد. بنابراین، در بررسی زبان هر شاعر، خواه ناخواه حوزه اندیشه او هم بررسی می‌شود. باید گفت بین زبان و ذهن، تعاملی دایمی وجود دارد. «می‌توان انتظار داشت که زبان انسان مشخصات ظرفیتهای هوشی انسان را مستقیماً منعکس سازد و زبان به طریقی آینه مستقیم ذهن باشد؛ چیزی که برای دیگر نظامهای دانش و باور انسان امکان پذیر نیست» (چامسکی، ۱۳۸۴: ۴)؛ برای مثال ناصر خسرو توجه و گرایش شدید به اسماعیلیان و خلفای فاطمی را در عمده اشعار خود نمایان ساخته است و آنان را الگوی کامل انسانی معرفی نموده و همگان را به پیروی و گرایش بدانها، دعوت نموده است؛ شاعران دیگر هم به نوعی گرایش‌های فکری و سیاسی و عقیدتی خود را در زبان و شعر خود بازتاب داده‌اند.

به عبارت دیگر، لفظ رو بنا و اندیشه زیربنا و نمایانگر دیدگاههای شاعر و مبنای تحلیل خوانندگان از اوضاع زندگی زمانه شاعر می‌شود؛ بنابراین برای شناخت مبنای و دیدگاههای شاعر باید به بررسی ذهن و زبان و یا محتوا و صورت شعر او پرداخت.

با توجه به مطالب پیشین، در این مقاله کوشش شده است به این سوال پاسخ داده شود که رودکی چگونه زبان را در حوزه‌های بند و وصف و مدح و عشق با دیدگاههای خود پیوند داده است؟

پیوند زبان و اندیشه در شعر رودکی

شعر رودکی، شعر عصر سامانی و بازتاب دهنده اوضاع ادبی، اجتماعی و سیاسی جامعه ایران در این دوره است. چنانکه می‌دانیم، جامعه ایران در پیش از حمله مغول طی قرن‌ها در آرامشی نسبی به سر می‌برده که باعث رشد فرهنگ و ادب و گسترش علوم و کثرت هنرمندان و دانشمندان و نویسندگان و شاعران بوده است و در این میان، شعر و شاعری از بهره‌ای ویژه برخوردار بوده است (نفیسی، ۱۳۸۲: ۲۴۰-۲۴۱).

این رویکرد به علم و دانش و تکریم عالمان و دانشمندان، زمینه ساز بروز استعدادهای درونی در انسانهای فرهیخته شده، ابعاد وجود انسانی مجال بروز می‌یابند. رودکی، در شعر خویش وضعیت مناسب فرهنگی و اجتماعی قرن چهارم را با تبیین مسائلی، چون عشق و زندگی و مرگ و خوشباشی و نظایر آن بیان کرده است. در زمانه رودکی، روحیه اعتدال بر جامعه حاکم و شاعران در آسودگی و رفاه به سر می‌بردند. به همین دلیل، شاعر در شعر خویش راهکارهایی تجربی و عملی برای بهبود زندگی انسانها بیان کرده است.

اصولاً شاعران از دو موضوع کلی سخن می‌گویند:

۱ - موضوعات و اندیشه‌های انتزاعی؛

۲ - مسائل و اندیشه‌های اجتماعی و تجربی؛

به عبارتی دیگر؛ می‌شود گفت اولی نگاه هستی‌شناسانه و دومی نگاهی جامعه‌شناسانه را بیان می‌دارد (مسکوب، ۱۳۸۵: ۲۸). کمیت این اندیشه‌ها با نوع زندگی و دیدگاه شاعر تناسب دارد؛ بدین معنی که هر قدر بر تجربه‌ها و

واقعیت های زندگی روزمره تأکید بیشتر داشته باشد، راهکارهای او ملموستر هستند و هر قدر تمایلات دنیا ستیزی و ماورایی او قویتر باشند، آموزه های او انتزاعی تر و دست نیافتنی تر هستند. وقتی انسانها برای پیشرفت در زندگی، واقعیت های جامعه و آرمانهای زمینی را در نظر بگیرند، در پی الگوهایی هستند که بتوانند آنها را به هدفهای این جهانی برسانند، ولی وقتی از تجربه ها و واقعیت های جامعه، مایوس و نومید شوند، به دنبال الگوها و آرمان هایی، بلند و دیرپاب می روند و در این جست و جو هر قدر آرزوهای آنها امکان تحقق بیشتر داشته باشد، شادتر و هر قدر تحقق ناپذیرتر باشند، نومیدتر و سرخورده تر می گردند؛ در این صورت امیدها و ایده ها فرو می ریزند و گلابه ها افزونی می یابند، و همین امر موجب پدید آمدن ادبیات سیاه یاس می گردد.

مسئله این است که چه عواملی در سیر گرایش نظرگاههای تجربی به دیدگاههای انتزاعی مؤثرند و رودکی کدام یک از اندیشه ها و دیدگاه های تجربی و انتزاعی را در شعر خویش بازتاب داده است؟ زبان شعر رودکی در نگاه به جهان چگونه بوده و او چه زبانی را برای بیان مطالب خویش به کار گرفته است؟

شعر رودکی از چهار موضوع بیرون نیست. این چهار موضوع عبارتند از: **مدح، پند، وصف و عشق**. این مقاله به بررسی کیفیت هماهنگی زبانی و فکری رودکی در این چهار موضوع می پردازد و در پی تبیین این نکته است که سادگی اندیشه های رودکی، یکی از مهمترین عوامل سادگی زبان او بوده است.

سادگی زبان و اندیشه در شعر رودکی

راهبردهایی که رودکی در شعر خویش بیان نموده، امکان تحقق و تبدیل به عینیت ها را دارد، چون او از مسائلی سخن می گوید که ذهن مردم نیز با آن درگیر است، به بیانی دیگر، بین رودکی شاعر و مردم فاصله ای نیست، چون خود را تافته ای جدا بافته از مردم نمی داند؛ او با مردم زندگی می کند و از غم و شادی و آمل و آرزوهای آنان بی خبر نیست. از سوی دیگر، رودکی زبان خویش را در شعر به اصطلاحات پیچیده گرفتار نمی سازد. او با زبانی ساده و قابل فهم اندیشه های خویش را بیان می دارد:

کوشم که بپوشم صنما نام تو از خلق تا نام تو کم از دهن انجمن آید
با هر که سخن گویم اگر خواهم و گرنی اول سخنم نام تو اندر دهن آید

(دیوان: ۸۶)

ارتباطات و تعاملات انسانی در اندیشه رودکی ساده و صریح است. شاید بتوان گفت سادگی اندیشه و تجارب شخصی رودکی، در شعر او، بازتاب اندیشه ها و تجارب عمومی جامعه است. به عبارت دیگر، می توان شعر او را از نظر اندیشه و زبان، همان زبان و اندیشه مردم عادی دانست؛ یعنی ذهن رودکی با مسائل مردم جامعه پیوندی ناگسستنی و تثبیت شده داشته است. باید گفت تأملات و نگرانیهای رودکی با گذشت صدها سال، هنوز هم از مسائلی و دغدغه های انسان امروز به شمار می آید؛ موضوع هایی مانند پیری و مرگ، از دست رفتن جوانی، دنیا ستیزی و دنیا گرایی، عشق و پند. بنابراین، رودکی با نگاه فرا زمانی خود توانسته است همان مواردی را مطرح سازد که خودش هم به نوعی با آن درگیر بوده است و سرانجام این درگیری ها و چالش ها را بسیار روشن و صریح برای ما بیان کرده است.

همان طور که ذکر شد، شعر رودکی در چهار حوزه قابل بررسی است: **مدح، پند، وصف و عشق**.

زبان و اندیشه رودکی در مدح

صفات ممدوح در نگاه شاعر، از انسانهای معمولی، خیلی برتر و والاتر نیست و شاعر نیازی نمی‌بیند که در مدح به الفاظ و مفاهیم دشوار و تصاویر پیچیده زبانی روی آورد. برای مثال، وقتی می‌خواهد امیر را مدح گوید، صفات واقعی او را بر زبان می‌آورد:

سیرت آن شاه پند نامه اصلی است زان که همی روزگار گیرد ازو پند
سیرت او بود وحی نامه به کسری چون که به آیینش پند نامه بیاگند
(همان: ۷۹)

سیرت ممدوح همان سیرت کسری است که به عدل و داد شهره بوده است. روش و منش امیران سامانی متعادل بوده است. آنان با همین مدحیات ساده شاد می‌شده‌اند و مدح‌کننده را صله و هبه می‌بخشیده‌اند؛ لذا رودکی برای مدح ممدوح، تعابیر و مفاهیم سخت و پیچیده را به کار نمی‌برد و او را بر تارک هفت آسمان نمی‌نشاند:

ای بر همه میران جهان یافته شاهی می‌خور که بد اندیش چنان شد که تو خواهی
(همان: ۱۱۵)

سادگی زبان رودکی را می‌توان معلول عواملی چند دانست:

نخست رابطه نزدیک و دوستانه امیران سامانی با مردم و اطرافیان خود از این منظر، می‌تواند قابل توجه باشد، زیرا حکومت سامانیان در واقع اولین حکومت مستقل و مرکزی ایرانی پس از ورود اسلام به ایران است. فروپاشی دستگاه حکومتی طولانی ساسانیان و شکست اشرافیت و حکومت ساسانی در برابر سادگی و برابری و برادری نظام اسلامی، باعث دگرگونی نگرشهای سیاسی و اجتماعی و تغییر رویکرد حکومتی در جامعه ایرانی گشت. بنابراین، امیران سامانی با اتخاذ روشهای مردمی در کشور داری و ارتباط با قشرهای مختلف مردم توانستند موقعیتی ویژه کسب کنند و در اداره امور کشور نسبتاً موفق باشند (پیشین: ۲۴۹).

رودکی در مدح امیر می‌گوید:

میر سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی
(همان: ۱۷۳)

در حکومت سامانیان سخت‌گیری‌های سیاسی و حکومتی نبوده است و اتهامات دینی و سیاسی سلجوقیان و غزنویان به مخالفان خود وجود نداشته است.

رودکی به زبانی ساده و بی‌تکلف شهادت و رشادت امیر را در میدان رزم مدح می‌کند. امیر جوانمرد و رشید، وقتی تیر در پیکان می‌نهد تا دشمن را هلاک کند، از تیر طلایی استفاده می‌کند تا برای دشمن کشته کفن تهیه کنند و دشمن مجروح را نیز مداوا کنند.

شاهی که به روز رزم از رادی زرین نهد او به تیر در پیکان
تا کشته او از آن کفن سازد تا خسته او از آن کند درمان
(همان: ۱۰۵)

دوم آن که موقعیت ممدوح در نظر شاعر خیلی فراتر از مردمان عادی نیست، بنابراین شاعر نیازی نمی‌بیند که ممدوح را از فرش به عرش برده، از دایره هویت انسانی‌اش خارج سازد. «اگر شاعری به راه مبالغه می‌رفته و ممدوح خویش را به صفاتی که در وی نبوده است، می‌ستوده، حاضران و مستمعان زبان به اعتراض می‌گشوده و قول وی را منکر می‌شده اند» (محبوب، ۱۳۶۲: ۸۳)

او زبان خود را با تصنعات دست و پا گیر نمی‌آمیزد و در واقع لزومی هم به این کار نمی‌بیند که بدانندش امیر را به سخت‌ترین مجازاتها، تنبیه و نابود سازد. گاهی هم که قدری از کلام معمول فراتر می‌رود، زاویه انحراف او از زبان عادی بسیار بزرگ نیست. او ابتدا امیر را ماه می‌خواند، اما نقصان و کاهندگی ماه را به امیر نسبت نمی‌دهد و می‌خواهد که ممدوح او همواره در افزونی و نورانیت باشد:

مه گاه بر افزون بود و گاه به کاهش دایم تو به افزون بوی و هیچ نکاهی
(دیوان: ۱۱۵)

کلام، ساده و عاری از زینت کلامی، ولی تأثیرگذار و کارآمد است. «این امر نشان دهنده اعتدال و میانه‌روی رودکی در مدح است. او می‌کوشیده که صفات نیکو و واقعی ممدوح را بیان دارد» (محبوب، ۶۲: ۴۳)

از ملکان کس چنو بود جوانی راد و سخندان و شیرمرد و خردمند
(دیوان: ۷۹)

صفات که در این بیت بیان شده، صفات لازم و بایسته هر پادشاهی است که می‌خواهد حکومت کند. بنابراین، رودکی هم با همین صفات لازم، ممدوح را می‌ستاید. ممدوح رودکی در میانه پیکار، شمشیر از کف می‌نهد و مرد بزم و باده می‌شود؛ هم شیر را شکار می‌کند و هم باده می‌نوشد. این صفات، ویژگی‌های انسانی و واقعی ممدوح است که بر زبان شاعر، سرازیر می‌شود:

دشمن اگر ازدهاست پیش سنانش گردد چون موم پیش آتش سوزان
باز بدان گه که می‌به دست بگیرد ابر بهاری چنو نبارد باران
(همان: ۱۰۲)

و همین ممدوح نیز وقتی قصد دست و دلبازی و نواخت داشته باشد، بخشش او سریع و فراوان است، به طوری که طبیعت با همه جلوه‌های سرشارش در برابر آن بی‌رونق می‌شود:

با دو کف او زبس عطا که ببخشد خوار نماید حدیث و قصه توفان
(همان جا)

و نیز چنین ممدوح با کفایتی در هنگامه عدل و داد، مسلمان با سماحتی است که در جهان نظیر ندارد:
باز به هنگام داد و عدل بر خلق نیست به گیتی چون او نبیل و مسلمان
(همان جا)

سوم آن که رفتار شاهان سامانی معتدل بوده است. «سامانیان، دانشمندان را تعظیم و تکریم می‌نمودند و آنان را می‌نواختند. روایت کرده‌اند که یکی از آیین دربار سامانیان این بوده که دانشمندان را به زمین بوس خود وا نمی‌داشتند و خود پادشاه شخصاً در مجالس آنان حضور می‌یافت و با آنان مناظره می‌کرد» (نفیسی، ۱۳۸۲: ۲۴۰) این امر نشان دهنده

آن است که لازم نبوده است شاعر برای خوشایند ممدوح زبانی سنگین و متکلف به کار گیرد، زیرا مفاهیم و معانی مورد نظر او پیچیده و دشوار نبوده است.

رودکی در بیتی دیگر خواهان عمر ابدی برای ممدوح است:

اثر میر نخواهم که بماند به جهان میر خواهم که بماند به جهان در اثر

(همان: ۶۵)

این نوع اشعار حاکی از رابطه معمول و بی تکلف شاعر با امیران سامانی است. «مجموعه این تصویرهای حاصل از انواع خیال، در دیوان هر شاعری، کم و بیش گزارشگر لحظه‌هایی است که با درون و جهان درونی او سر و کار دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۹۱).

چهارم آن که بخش عمده ای از اشعار رودکی، تعلیمی است و شعر تعلیمی باید زبانی ساده و قابل فهم داشته باشد تا بر شنونده و مخاطب تأثیر بگذارد. زبان سعدی و مولانا هم در تعلیم و پند ساده و روشن و واضح است. رودکی نیز از زبانی قابل فهم و تشبیهات و تصاویری ساده و روشن برای بیان مطلب استفاده می‌کند.

پنجم آن که افکار رودکی روشن و صریح است. وقتی ذهن شاعر گره نداشته باشد، زبان او هم گره ندارد. می‌توان نتیجه گرفت که ابهامات موجود در زبان از تردیها و گیرهای ذهنی ناشی می‌شود. بنابراین، هر قدر موضوعی برای شاعر جا افتاده‌تر و اندیشه پذیرفتنی‌تر باشد، زبان او شفافتر و بیان او صریحتر خواهد بود. این شفافیت اندیشه به میزان استدلال و احتجاج بستگی دارد؛ بدین معنی که هر قدر موضوع بیان شده دارای پیچیدگی و ابهام باشد، به شفاف سازی نیاز دارد، ولی وقتی اندیشه برای خود شاعر موجه و پذیرفتنی باشد، به راحتی قابل پذیرش و بی‌نیاز از استدلالاتی پی در پی و احتجاجات مستمر خواهد بود.

یکی از ویژگیهای زبانی رودکی آن است که تصاویر شعری او پویا هستند و نوعی حرکت و جنبش را در ذهن ایجاد می‌کنند؛ چون صفات ممدوح واقعی هستند و زندگی واقعی، جنبش و کوشش دارد، نه خمودگی و خمیدگی و انزوا و سکون. این تصاویر پویا نشان از پویایی ذهن شاعر دارد که در زبان او متجلی شده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۹۲). «آن که نهانی پویا و متحرک دارد، با آن که درونی ایستاده و آرام دارد، آن که حیاتش در زمینه مادی و یا معنوی، متحرک است و آن که زندگانی ایستا و بی‌جنبش دارد، شعرشان یکسان نیست» (همان: ۹۱) بنابراین، می‌توان گفت: روحیه و نگاه شاعر در انتخاب تصاویر تأثیر دارد.

در ابیات بالا هم، توفان در برابر بخشندگی ممدوح ناچیز است، در هنگامه عدالت، او نظیر ندارد و در سخنوری و رشادت، بر تمام شاهان دیگر برتری دارد؛ ملاحظه می‌شود که صفات ممدوح تجربی و قابل درک و پذیرفتنی است. در دوره سامانیان که دوره ثبات سیاسی است، عملکردها شفاف و صریح و اندیشه‌ها روشن است و زیر زمینی و پنهانی نیست، و شاعر می‌تواند عقیده‌اش را بی‌واهمه بر زبان آورد.

درست است که رودکی در دوره سادگی زبان زندگی می‌کرده؛ اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که استاد شاعران (صفا، ۱۳۵۱: ۳۷۱) توانایی سرودن اشعار دشوار را داشته، ولی در پی آن بوده است که مخاطب با کلام سهل و روان او رابطه‌ای عمیق تر و بهتر پیدا کند.

زبان و اندیشه رودکی در پند

اشعار پند آموز رودکی، انسان را به زدودن غم و دلتنگی و روی آوردن به گوشه نشینی و انزوا از دنیا و خلق دعوت نمی‌کند، بلکه اوضاع زمانه به گونه‌ای است که مردم در آرامشی نسبی و احساس امنیت از یکدیگر به‌سر می‌برند و امتزاج روح معتدل ایرانی با تعالیم انسان ساز اسلام باعث شده است که این آرامش در جامعه جاری باشد و مردم با نشاط و شادی زندگی کنند و در شعر نیز به شادی و خوش بودن از محسوسات و تجربه‌ها دعوت می‌شوند. از این رو در بیتی، رودکی، انسان را به زبانی ساده و ملموس پند می‌دهد که خوشی‌های زندگی کم نیست:

کوری کنیم و باده خوریم و بویم شاد بوسه دهیم بر دو لبان پریشان
(همان: ۱۰۶)

در واقع، شاعر توصیه می‌کند که روش ما این است؛ شما هم به همین طریق زندگی کنید تا خوش باشید. در بیتی دیگر، به انسان پند می‌دهد که در مسائل دنیایی و مادی به پایین‌تر از خود بنگرد تا از وضع کنونی خود غمبار و دلتنگ نشود. در حقیقت، اندیشه رودکی در این بیت ملهم از کلام والا و حکمت آموز امام علی (ع) است که این‌گونه زیبا و دلنشین به بیان شعری در می‌آید و تأثیری مانا از خود بر جای می‌گذارد:

در به ز خودی نظر مکن غصه مخور در کم ز خودی نظر کن و شاد بزی
(همان: ۱۲۵)

باید گفت پندها وقتی تأثیر گذارتر و ماندگارتر هستند که تجربی‌تر و کارآمدتر باشند. هر قدر الگوهای مطرح شده در اشعار شاعران با شخصیت انسان‌ها هم‌خوانی بیشتر داشته و با صفات آنها هماهنگ‌تر باشند، تأسی به آنها امکان‌پذیرتر است. رودکی هم در این بیت انسان‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند: «به ز خود و کم ز خود»؛ و می‌خواهد که مخاطب خویش به انسانهایی بنگرد که توانایی مالی کمتری از او دارند. این پند بسیار زیبا و ساده و قابل فهم است و تأثیری ماندگار بر ذهن دارد.

می‌توان گفت رودکی از به کار بردن واژه‌های انتزاعی و شعار گونه پرهیز می‌کند. او عوالم فکری را بسیار ساده و با زبانی قابل فهم و مهمتر از همه، تجربی و پذیرفتنی بیان می‌نماید. کلام رودکی با تجارب عمومی او آمیزش می‌یابد. او حتی امور انتزاعی مانند دنیا‌گریزی را با دلایل و کلماتی قابل فهم و موجه برای مخاطب، منطقی جلوه می‌دهد؛ به عبارت دیگر پندها کارآمد و تجربی است، نه انتزاعی و ناکارآمد. شعر او نه لهو و لغو است و نه زهد و سودا، نه افراط اندیشه دوز است، نه انزوای زندگی سوز، پندها و اندرزهای او معتدل و میانه است؛ نه انسان را به ترک همه چیز و به دنیا‌گریزی فرا می‌خواند و نه به دل‌بستگی‌ها و متعلقات دنیایی، پای بند می‌سازد.

در یکی از اشعار خود باز هم به زبانی ساده و با دلایلی پذیرفتنی از مخاطب می‌خواهد که اندوه مال را از دل بزداید:

بیا دل و جان را به خداوند سپاریم اندوه درم و غم دینار نداریم
جان را ز پی دین و دیانت بفروشیم وین عمر فنا را به ره غزو گزاریم
(همان: ۹۷)

در شعر او کمتر تصویری می‌توان یافت که امری انتزاعی را در بر داشته باشد، حتی امور ذهنی و انتزاعی نیز به جامه امور حسی و ملموس در می‌آیند، تا آنجا که اگر یک سوی خیال در شعر او مفهومی انتزاعی باشد، سوی دیگر امری محسوس خواهد بود.

او در بیتی دیگر بیان می‌کند که عشق‌ها پایدار نیستند، و ای انسان بیندیش هر که را بدو دل می‌بندی، جهان از تو خواهد گرفت:

گویی گماشته است بلایی او بر هر که تو دل برو بگماری
(همان: ۱۳۸)

شادی و شاد خواری و عیش هم در شعر این دوره، بویژه در شعر رودکی، معتدل و میانه است. نه افراط در غم و سیاهی و شکوه و ناله‌های دل‌تنگی است و نه فرو رفتن در غفلت و بی‌خبری؛ نه فراموشی است و نه غرق شدن. شادی و سروری که در شعر رودکی وجود دارد، مبتنی بر تجربه است و شادی‌ها نشأت یافته از همین ملموسات و تجربه شده‌هاست. شادی‌های شعر رودکی بزرگند، اما از مسائل و امور کوچک حاصل می‌شوند.

شاد زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
(همان: ۷۴)

کوچکترین موضوع شاد کننده، دستمایه‌ای بزرگ از شادی را فراهم می‌آورد و شاد بودن را به همراه دارد؛ زیستن با زیبارویان سیاه چشم، عامل و موجد شادی است و نیندیشیدن به دل‌بستگی‌های دنیایی که موجب حسادت و غم می‌گردد، به تعبیری پرهیز از غم بیهوده خوردن در جهان است که شادی را افزون می‌کند.

شعر رودکی با تمام کاینات و طبیعت برخورد واقع‌گرایانه دارد؛ یعنی با واقعیت‌های زیبای موجود شاد و مسرور است. آرایش و چینش واژه‌ها خود می‌تواند بدون تشبیه و استعاره و اغراق و مبالغه، نوعی کنش عاطفی در کلام ایجاد نماید؛ یعنی نگاه شاعرانه به مسائل و طرز وارد کردن آنها به حوزه شعری، می‌تواند کلام معمولی را به کلام ادبی تبدیل کند؛ برای مثال در این بیت رودکی:

ز آمده شادمان ببايد بود وز گذشته نكرد بايد ياد
(همان: ۷۴)

شاعر در بیت بالا دو زمان حال و گذشته را با یکدیگر مقایسه می‌کند و بین این دو یک حکم می‌کند: نه از خوشی‌های حاصل شده شاد باشیم و نه برای گذشته افسوس بخوریم؛ به بیانی دیگر از افراط و تفریط در غم و شادی پرهیز کنیم.

باید به این نکته مهم توجه داشت که وجود سرخوشی‌ها و فراخی‌ها و توانگری‌های دوران سامانی، موجب تعظیم و تکریم بیش از حد شاعران و نویسندگان و فراغ‌بالی آنان بوده است و این امر در ایجاد روحیه شاد باشی در اندیشه رودکی نیز تأثیری شگرف داشته است. «می‌توان روحیه حماسی و اعتقاد به تساهل و شاد باشی را دو رکن عمده فکری ادبیات سبک خراسانی قلمداد کرد» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۷)

اندیشه شاعر شاد بودن است، پس زبان او هم، همه موضوع‌های شادی‌بخش را در شعر به تصویر می‌کشد و آن را دستمایه‌ای برای شادی قرار می‌دهد. رودکی می‌خواهد مخاطب خویش را به این نکته متوجه سازد که انسان گرفتار در رنج و محنت، اگر امور شادی‌بخش اطراف خود و نیز خود را به درستی بشناسد، نیاز ندارد که چاره غم و اندوه خود را در افق‌های دور از دسترس جستجو کند.

ذکر این نکته ضروری است که شعر تنها بیان هنری احساسات و خیالات بشر نیست، بلکه می‌تواند با هنرمندی شاعر و بیان مؤثر و کارآمد او انسان را برای یافتن راه‌حل‌هایی جهت تخفیف اضطرابها و دردها و از خود بیگانگی‌هایش راهنمایی کند.

در اندیشه رودکی، خوشباشی، امری بدیهی است و نکته بدیهی‌تر آن که انسانها باید شاد زندگی کنند و خود را در لایه‌های تو در توی اگرها و شایدها و آرزوهای دست نیافتنی، گرفتار و محصور نسازند. بنابراین، زبان او هم برای تفهیم چنین مطلبی، ساده می‌شود و می‌گوید انسان خود را گرفتار غم و ناراحتی نکند، زیرا که افسوس بر گذشته و اضطراب و نگرانی از آینده جز ایجاد غم ثمری ندارد. بنابراین، باید به امکاناتی که اکنون در اختیار دارد، بنگرد و شاد زندگی کند.

او خطاب به انسان که می‌خواهد با خیالی آسوده و هموار در این جهان ناهموار زندگی را سپری کند، می‌گوید گیتی و جهان با تو سر ستیز دارند. گویا این اندیشه رودکی مقدمه‌ای برای روزگار ستیزی‌های دوران بعد است که باز به صورتی واقع‌گرایانه در شعر او پدیدار شده است و با ستیز بیهوده و خیال‌مندانه در روزگاران بعد - که سرآمد اندیشه‌های شاعران این قرون بوده است - متفاوت است.

« آنچه در کلام و کتاب شاعران پارسی «کژ روی‌های فلک» و «نحوست اوضاع آسمانی» خوانده می‌شود، در واقع هیچ نیست جز آشفته‌گی و پریشانی قدرتهای سیاسی و اوضاع اجتماعی که چون توان رویارویی مستقیم با آن را ندارند و یا معلول را به جای علت می‌پندارند، به فلک و آسمان و نحس و سعد اسباب آن می‌پردازند» (مجبئی، ۱۳۸۲: ۴۰۶).

رودکی عقیده دارد که انسان فانی می‌شود، چون هیچ چیزی باقی نیست، پس او هم به نوبت در این جهان گذران می‌کند، ولی با دنیا سر ستیز ندارد. دنیا برای رودکی محل شادی، و زندگی مرکب از همه بایدها و بودهاست. مرگ نیز یکی از همین‌هاست. انسان رودکی از پیری و مرگ می‌نالند، چون آن را پایان بخش طراوت و شادابی و زیبایی می‌داند:

مار است این جهان و جهان جوی مارگیر
از مارگیر مار برآرد شبی دمار

(دیوان: ۱۲۵)

به عبارتی، می‌خواهد بیش از آن که انسان را از دل بستن باز دارد، او را از امور ناهنجار و غیر اصولی جهان و واقعیت‌های حاکم بر آن آگاه کند؛ پس علت دل بستن نیز همین است که چون جهان اصول پذیر نیست، پس دلبستگی بدان هم کار شایسته‌ای نیست.

در تفکر رودکی، انسان بین دو مقطع زمانی زندگی می‌کند و یاد از گذشته و دل سپردن به آینده برای او سودی ندارد. او در بیتی دیگر عملکرد جهان را چنین توصیف می‌کند:

نیکی او به جایگاه بدی است
شادی او به جای تیمار است

بنابراین، انسان در شعر رودکی در مازهای پیچ در پیچ اندیشه‌های عرفانی و فلسفی گرفتار نیامده و زبان و توصیه او هم به تفسیرها و تحلیل‌های پیچیده نیاز ندارد. در بیتی دیگر، مردن را نیز امری عادی تلقی نموده، توصیه می‌کند که رفتگان را نباید دل بست:

هر که را مرد همی باید رفته شمری
هر که را مرد همی باید مرده شمرا

(همان: ۶۵)

انسان باید امور بدیهی و آشکار را با رضایت تمام بپذیرد. شاعر گوشزد می‌کند که انسانها در این جهان پایدار نیستند. هر لحظه کسی به کاروان مرگ می‌پیوندد و زندگان باید بپذیرند آن که همراه کاروان رفته، هرگز باز نمی‌گردد، پس برای رفتگان دل مسوزان و غمگین مباش.

در ابیاتی دیگر بسیار واقع بینانه می‌گوید که چهار چیز مایه شادی و سرور است و اگر انسان اینها را دارا باشد، سزاوار است که هیچ گاه غم نخورد:

چهار چیز مرآزه را ز غم بخرد تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد
هر آن که ایزدش این هر چهار روزی کرد سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد
(همان: ۷۵)

راه و روشی که شاعر برای شاد زیستن توصیه می‌کند، با کمی تغییرات و دگرگونی در منش و روش حاصل می‌شود؛ بدین معنی که نیکروشی و نیکنامی و خرد ورزی و تندرستی، چهار راه شاد زیستن است، که این هر چهار در زندگی روزمره همواره مورد توجه آدمیان در طول زمانها بوده است. اندیشه رودکی بر زبان او هم تأثیر گذاشته و تصویر را ساده نموده است. شاد زیستن از شاهراه نیکي و خوشنامی و تندرستی و خرد ورزی می‌گذرد.

زبان و اندیشه رودکی در وصف

زبان رودکی در وصف هم ساده است و وقتی از خودش سخن می‌گوید، با زبانی ساده خود را توصیف می‌کند:

همیشه شاد و ندا نستمی که غم چه بود؟ دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود
(همان: ۸۳)

در این بیت رودکی دیدگاه واقع گرایانه (رنالیستی) خویش را آشکار می‌کند، و به واقعیت‌ها توجه می‌نماید، بدین معنی که زمانه خوبی داشته، تنی سالم، چهره‌ای بسان دیبا و دندانهای زیبایی داشته و این صفت جسم او همانند سیاهی چشم، مایه سرور و شادکامی او بوده است و اکنون که پیر گشته بسان چراغهای تابناک، از این موضوع سخت اندوهگین است.

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود نبود دندان لا بل چراغ تابان بود
شد آن زمانه که رویش بسان دیبا بود شد آن زمانه که مویش بسان قطران بود
(همان: ۸۲ و ۸۳)

شعر رودکی بیانگر آن است که انسان وقتی روزگار خوش دارد که مانند طبیعت در نشو و نما و طراوت و بالندگی باشد، اما وقتی پی می‌برد که نمی‌تواند همانند طبیعت باشد و عمر محدود او در این جهان مانع از استمرار طراوت و پایداری است، افسوس می‌خورد و معترض می‌گردد که چرا غروب طبیعت انسان را طلوعی نیست:

و آن کجا بگوارید ناگوار شده است و آن کجا نگزایست گشت زود گزای
(همان: ۱۰۹)

لیکن او دچار خیالات شاعرانه نشده، در رویارویی با کاستیها و نشیبهها واقعیت را راحت و آسان پذیرا می‌شود:

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم عصا بیار که وقت عصا و انبان بود
(همان: ۸۴)

روحیه واقع‌گرایی از تعادل بر می‌خیزد، و رودکی، شاعر عصر اعتدال است. انسان بیدار دل می‌تواند واقعیت جهان را آن گونه که هست، ببیند (آن شناسد که دلش بیدار است)، اما بیدار دلی از نظر او درک واقعیت‌ها و پذیرش آنها و در صورت لزوم تغییر دادن آنها در راه حفظ و تثبیت اندیشه و شخصیت آدمی است.

در شعر او انسان موجودی نیست که جسم خویش را فانی سازد تا در غرقابۀ نفس، خویش را از لونی دیگر، هویت بخشد و از انسانیت جسمی خویش خالی سازد، غم رودکی از آن است که پیری، موی سر را سفید می‌کند و این به معنای پایان جوانی است و چون انسان در جوانی می‌تواند خوشباشی و بی‌غمی و اعتدال را پیشه نماید، بنابراین پیری، پایان غم‌انگیز برای اوصاف جوانی خواهد بود. از این روی، او به مرگ جوانی سیاه می‌پوشد و یادآور می‌شود که به هر حال مروارید درشت جوانی نمی‌تواند در دست پیر باقی بماند و این را باید پذیرفت:

من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
(همان: ۱۰۸)

این ابیات دو چیز را بیان می‌دارد: اول این که تا آنجا که ممکن است نشانه‌های جوانی را برای خویش حفظ نماید و دوم این که در عین پیری، تا می‌تواند جوان باشد. می‌توان چنین نتیجه گرفت که انسان در اندیشه رودکی عوالم و لایه‌های مختلف ذهنی ندارد. او از چند عامل سرشته شده که اندیشه هم جزو آنها محسوب می‌شود. در شعر او از سوز و گدازها و عوالم افراط و تفریط واقعیت‌گریز صوفیانه و ماورایی اثری نیست. اندیشه او در دایره محسوس و تعریف شده‌ای به نام انسان و دنیا دور می‌زند. در واقع، می‌توان گفت که انسان در شعر رودکی محور تمام اندیشه هاست. او نگرشهای خود را در دایره همین جهان مادی به دست می‌آورد. واقعیت این است که از نظر رودکی اعتدال و خوشباشی اصالت دارد و هر موضوعی که بخواهد شادی‌های انسان را تباه سازد، مطرود است. «در غالب اشعار رودکی روح طرب و شادی و عدم توجه به آنچه مایه اندوه و سستی است، مشهود است و این حالت گذشته از اثر محیط زندگی و عصر حیات شاعر، نتیجه سعه عیش و فراغت بال وی بوده است» (صفا، ۱۳۵۱، ج ۱: ۳۷۸).

در کلام رودکی، اغراق و مبالغه کم است و در مقایسه کلام او با اندیشه‌های شاعران پس از او این نکته آشکار می‌شود که هویت انسانی در شعر او به نوعی تجربی شده است. به عبارتی دیگر، شاخصه‌ها و ابعاد هویت‌های انسانی در مقایسه با انسان در شعر عرفانی مولوی و سعدی و حافظ متفاوت است و این از نگاه رودکی نشأت یافته است؛ بدین معنی که چون انسان در تمام ابعاد زمینی، مورد بحث و خطاب اوست، با انسان در اندیشه عرفانی که در ابعاد آسمانی و ماورایی مورد خطاب قرار می‌گیرد، متفاوت است.

«در سخن رودکی اطناب وجود ندارد، چرا که امری محسوس و تجربی است و به اطناب نیاز ندارد. اطناب با مقوله ذهنی و امر غیر تجربی، سازگار است. در عین حال، تعقید و سوء تألیف هم در آن نیست که اطناب و سجع و تکلف آورد و این تکلف با روحیه اعتدال‌ناسازگار است.» (بهار، ج ۱: ۲۳۵)

اصولاً رودکی با کلام سهل و مؤثر مخاطب را در واکنشهای تجربی تحت تأثیر قرار می‌دهد. برخی را عقیده بر این است که زبان ادبی بنا به ماهیت ابدی بودنش نمی‌تواند واقعیات را به صورت مستقیم و عادی گزارش کند. البته، زبان ادبی برای تأثیر بهتر و پایاتر، از گزارش فراتر می‌رود، زبان ادبی زبان گزارش نیست ولی هر زبان ادبی می‌تواند گزارشی از واقعیت نیز باشد، بدین معنی که گزارنده در گزارش خود می‌تواند در نحوه بیان، کلام خود را از حد معمولی فراتر برد.

برای مثال رودکی می‌گوید:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود / نبود دندان لابل چراغ تابان بود
چراغ تابان، کلام عادی و گزارشی او را به زبان ادبی تبدیل می‌کند. در عین حال که جلوه نمادینی از اغراق و مبالغه ندارد، اما دندانها را نیز با توصیفات غیر واقعی وصف نمی‌کند. بنابراین، شعر او می‌تواند گزارشی ادبی باشد. این اعتدال ورزی و تجربه‌گرایی‌ها از عقل‌گرایی و خردورزی‌هایی سرچشمه می‌گیرد که در قرن سوم و چهارم رواج داشته است. این دوران، زمان حاکمیت و درخشندگی اعتدال انسانی است که نتیجه مستقیم خردگرایی است. رودکی در واقع با روش تجربی در شعر خویش، افکار خود را درباره ممدوح و معشوق و جهان و انسان بیان می‌دارد و سخن خود را در این حیطه و با این دیدگاه مؤثرتر و پذیرفتنی‌تر می‌نماید.

باید گفت یکی از عوامل مهم در بیان و روش تصویر سازی رودکی در شعر، تجربه‌های مستقیم او از طبیعت است. تجربه مستقیم شاعر، ناگزیر پویایی بیشتری در زبان و ذهن او ایجاد می‌نماید؛ اجزای تصاویر شعر رودکی، متحرک و زنده هستند. دندانهای سفید و درخشان و چراغ درخشان و تابان و دیبا و قطران همه تصاویری زنده و متحرک هستند و این امر نشان از تحرک و پویندگی ذهن شاعر دارد (شفیعی کدکنی، پیشین: ۹۶).

در شعر رودکی عیش‌ها و خوشی‌ها ملموسند، زندگی به صورت ساده جریان دارد و انسانها با آن دست و پنجه نرم نمی‌کنند، بلکه آن را می‌ورزند. در واقع، شعر رودکی نیز در بعدی دیگر هم مسیر با اندیشه‌های خرد گرایانه و تجربه گرایانه که در قرن چهارم در اوج است، شالوده افکار جامعه آن زمان را پی ریزی می‌کند. قرن چهارم؛ یعنی عصر رودکی، عصر خرد گرایی و اعتدال است و بعد از این قرن است که با دگرگونی‌هایی که در جامعه رخ می‌دهد، بویژه تسلط حکومت‌هایی که چندان با اعتدال و تسامح در برخورد با اندیشه‌ها که ناشی از آزاد اندیشی در فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی بود سازگار نبودند، زمینه‌های خردستیزی گسترش می‌یابد و مظهر خردگرایی؛ یعنی اعتدال و فلسفه را در جهان اسلام یکی پس از دیگری ناتوان ساخته، کم فروغ می‌نماید. در شعر رودکی که آبشخور آن همین حوزه‌هاست، ستیز با فلسفه و عناد با عقل و خرد وجود ندارد. در واقع، این دوران زمان حاکمیت و درخشندگی اعتدال انسانی است. می‌توان علل و عواملی را که موجب این دیدگاه‌ها و اندیشه‌ها در شعر رودکی شده است، در دو حوزه مهم و عمده قرار داد: حوزه حکومتی و حوزه زبانی. روش‌های سامانیان بزرگترین عامل شکل‌گیری روحیه تساهل و ساده‌گیری در این دوره است که در اشعار شاعران هم عصر آنان نمود فراوان دارد. نفیسی دانشمندان و مشاهیری بسیار را در این دوره نام می‌برد که به سائقه علم دوستی و ادب پروری و دانش‌گرایی سامانیان، روزگاری خوش و آسوده و عمرهای دراز و با برکت داشته‌اند (نفیسی، همان: ۲۵۵ و شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۴۱۶).

دلیل ششم برای سادگی شعر رودکی آن است که خالی بودن زبان این دوره از موازنه و تصنع ادبی است که مانع ایجاد تکلف در زبان و اندیشه می‌شود.

«در زمان‌هایی که علوم عقلی و سایر شئون اجتماعی، به وفق طبیعی روی به نمو و تکامل است، سبک نویسندگی نیز به حال طبیعی خود مشغول سیر و حرکت است و ادبیات با سادگی و روانی و سهل‌التناول بودن همراه است» (همان: ۲۳۹).

زبان و اندیشه رودکی در عشق

معشوق شعر رودکی نیز، صفاتی ساده و ملموس دارد:

بی‌قیمت است شکر از آن دو لبان اوی / کاسد شد از دو زلفش بازار شاهبوی
(همان: ۱۱۴)

او با صفات جسمانی خود، برتری می‌یابد:

چو عارض بر فروزی می‌بسوزد / چو من پروانه برگردت هزارا

ایسا سوسن بناگوشی که داری به رشک خویشتن هر سوسنی را
دل من ارزنی عشق تو کوهی چه سایه زیر کوهی ارزنی را
(همان: ۶۷)

صفات و تصاویر بیان شده در این ابیات، ملموس و تجربی و قابل فهم هستند و با این که شاعر از استعاره بهره برده، باز هم کلامش پیچیده نشده است. ارزن و کوه بدون هیچ توصیف و پیچیدگی کاملاً صریح و آشکار موقعیت شاعر را در برابر معشوق توضیح می‌دهد، کلام بسیار مشخص و آشکار است. درجه زیبایی و والایی معشوق به داشتن روی و بناگوش سفید و شمع درخشانی است که شاعر را مانند پروانه به گرد خویش می‌گرداند.

در ابیاتی دیگر بسیار روشن و ساده، به داشتن معشوقی افتخار می‌کند که دو چشم سیاه و درخشان دارد:

ای روی تو چو روز دلیل موحدان وی موی تو چنان چو شب ملحد از لحد
مکی به کعبه فخر کند، مصریان به نیل ترسا به اسقف و علوی به افتخار جد
فخر رهی بدان دو سیه چشمکان توست کامد پدید زیر نقاب از برد و خد
(همان: ۷۴)

شاعر ضمن برشمردن موجبات فخر دیگران که عمدتاً جنبه‌های انتزاعی و دست نیافتنی است، بر دیدگاه خود تأکید می‌کند. از نظراو، معشوق پسندیده کسی است که دو چشم سیاه او از زیر نقاب بر رخ زده پیداست و چقدر در نظر شاعر جذاب بوده که زبان او آنرا وصف کرده است. با این که شاعر در این بیت‌ها موارد مفاخره را برای انسانها در اندیشه‌های گوناگون بیان می‌دارد، اما خودش به امری ساده و ملموس افتخار می‌کند و عقیده و نظر خود را صریح اعلام می‌دارد.

عشق در این بیت و ابیات دیگر رودکی، صرفاً عشقی این جهانی است که انسانها در مقام برترین مخلوقات الهی نسبت به یکدیگر ابراز می‌دارند، اما معشوق سعدی و حافظ عموماً صفاتی ماورای انسان عادی و معمولی دارد؛ او عالم اسرار غیب و مقامی همانند مقام و مرتبه معبود دارد (صادقی، ۱۳۸۵: ۴۰-۴۴ و ۷۶).

انسان تغزل در شعر رودکی لازم نیست صفات ملکوتی و ماورایی قرن‌های بعد در شعر سعدی و حافظ را داشته باشد، بلکه زمانه رودکی و سادگی زندگی و روابط مردم با یکدیگر در نگاه بسیط شاعران به انسان نیز انعکاس داشته است. انسان تغزل یا به عبارتی، معشوق در شعر عصر رودکی بیشتر در بعد این جهانی در روابط انسانها با یکدیگر قابل طرح است ولیکن در دوره‌های بعد معشوق ماورایی و آسمانی تر و به همان میزان دست نیافتنی تر می‌شود و شاعر برای رسیدن به او باید از خود گذشتگی بیشتری به خرج دهد و به همان اندازه صفات و استعارات و صورتهای خیالی که برای تبیین اوصاف به کار می‌رود، باید سنگین تر و فخیم تر باشد و شاعر تمام توان و اندیشه خود را برای توصیف و معرفی او به کار گیرد. معماران مجرب شعر فارسی، چون سعدی و حافظ بر بنیادهای استوار استادان شعر فارسی بنایی را می‌آفرینند که آن را به خالق جهانیان و جهان دیگر نیز پیوند می‌زند (پیشین: ۷۶ و نیز شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۳۵).

نتیجه گیری

از مجموع مطالبی که در این مقاله بررسی شد، می‌توان نتیجه گرفت:

- ۱- شعر رودکی بازتاب تفکرها و نگرشهای انسانها در قرن چهارم است و از سادگی و روانی برخوردار است.
- ۲- اندیشه‌ها در شعر رودکی به زبانی ساده و روان، دور از صورتهای خیالی پیچیده و لایه‌های تو در تو بیان شده است و این امر بیانگر گرایش شاعر به امور ملموس و محسوس و تجربی است؛ نه عوالم ذهنی و انتزاعی.

- ۳- زبان رودکی در چهار حوزه زبان، یعنی مدح، پند؛ وصف و عشق ساده به جلوه‌گری پرداخته‌است و تصاویر او از ممدوح و معشوق و طبیعت نیز حسی و ملموس هستند.
- ۴- رودکی در دوره‌ای آرام، با رفاه و خوشی زندگی می‌کرده و همین امر باعث بروز روحیه تساهل و ساده‌گیری توأم با دیدگاهی روشن و تجربی در شعر او شده است.
- ۵- عوامل مؤثر در زبان و اندیشه رودکی را می‌توان چنین نام برد: شیوه حکومتی و آسان‌گیری‌ها و سهل‌گیری‌های سامانیان در امور اعتقادی، روحیه شادباشی و رفاه و آسایش شاعر، نزدیکی او به طبیعت، تبیین و تفسیر روشن او از مسائل، شیوه حکومتی و نگرش‌های قابل پذیرش او، ورود به دایره‌های محسوس و تجربی و نزدیکی زبان او به زبان توده مردم.
- ۶- رودکی در توجه دادن و آگاهی بخشیدن به انسان، امور محسوس و تجربی را سبب راهنمایی و راهیابی انسان می‌داند.
- ۷- شعر رودکی محصول حوزه زبانی و حکومتی دوره سامانیان است؛ به همین علت، اعتدال و تجربه‌گرایی و خردورزی از مهمترین بنیان‌های شعری رودکی است.
- می‌توان گفت هدف رودکی از این واقع‌گرایی و تجربه‌اندیشی، به دست دادن شناخت و تبیین است. وسیله آگاهی و بیش در شعر رودکی محسوسات اثبات شدنی است، نه ماوراییات ذهنی و افکار انتزاعی.

منابع

- ۱- امامی، نصرالله: استاد شاعران رودکی، انتشارات جامی، چ هفتم، تهران، ۱۳۸۴.
- ۲- بهار، ملک الشعرا: سبک شناسی، نشر امیر کبیر، چ پنجم، تهران، ۱۳۶۹.
- ۳- چامسکی، نوام: ذهن و زبان، ترجمه کورش صفوی، نشر هرمس، تهران، ۱۳۷۸.
- ۴- رودکی سمرقندی: دیوان، به کوشش سعید نفیسی، موسسه انتشارات نگاه، چ سوم، تهران، ۱۳۸۲.
- ۵- شفیع کدکنی، محمدرضا: صور خیال در شعر فارسی، انتشارات آگاه، چ سوم، تهران، ۱۳۶۶.
- ۶- _____: زمینه‌های اجتماعی شعر فارسی، نشر اختران و نشر زمانه، تهران، ۱۳۸۶.
- ۷- شمیسا، سیروس: سبک شناسی شعر، انتشارات فردوسی، چ اول، تهران، ۱۳۷۴.
- ۸- _____: سیر غزل در شعر فارسی، انتشارات فردوسی، چ اول، تهران، ۱۳۶۲.
- ۹- صادقی، مریم: آفاق صباحت (بررسی ساختارلفظی و فکری غزلیات سعدی)، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، تهران، ۱۳۸۵.
- ۱۰- صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات ایران، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۵۱.
- ۱۱- محجوب، محمدجعفر: سبک خراسانی در شعر فارسی، نشر جامی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۲- محبتی، جواد: سیمرخ در جست و جوی قاف، نشر سخن، چ دوم، تهران، ۱۳۸۲.
- ۱۳- مسکوب، شاهرخ: هویت ایرانی و زبان فارسی، نشر فرزاد، چ سوم، تهران، ۱۳۸۵.
- ۱۴- نفیسی، سعید: محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، نشر اهورا، چ اول، تهران، ۱۳۸۲.
- ۱۵- هاگسلی، آلدوس: علم و ادبیات، ترجمه غلامرضا امامی، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۶.